

زندگی بدون آگاهی تاریخی بی‌معناست

مصاحبه یوستاین گاردِر، نویسنده کتاب دنیای سوفی
(به بهانه ترجمه این کتاب به فارسی)

ترجمه پریسا رضایی



کتاب پرفروش و افسانه‌وار او یعنی دنیای سوفی، یک کتاب ساده است که فلسفه را برای همه حکایت می‌کند. با این وجود یوستاین گاردِر، این نویسنده متفکر، در مصاحبه با مجله اشترن به نادانی خود اعتراف می‌کند.

بزرگترین مشکل این فیلسوف پارک کردن اتومبیلش است. هر بار دنده عقب رفتن، در او یاسی کامل ایجاد می‌کند. او با عذرخواهی می‌گوید: «من برای حل این نوع مشکلات خلق نشده‌ام.»

یوستاین گاردِر ۴۲ ساله «خلق» شده است تا داستان حکایت کند. یکی از این داستانها یعنی دنیای سوفی از شش ماه پیش در رده پرفروشترین کتابها قرار گرفته است. گاردِر با نگارش این «رمان عامه فهم درباره تاریخ فلسفه» در بازار کتاب جهشی در ادبیات فلسفی ایجاد کرده است. در حال حاضر رمان دیگر او راز ورقها نیز به آلمانی ترجمه شده است. او در این کتاب سفر تخیلی یک نوجوان دوازده ساله را به جهان ورقهای جاندار بازی شرح می‌دهد.

اشترن: آقای گارد، در کتاب جدیدتان راز ورقها بسیاری از ماجراها حول جزیره‌ای اسرارآمیز در کارائیب می‌گذرد. آیا این نشانی از حسرت‌های یک نروژی یخزده است؟
گارد: نخیر، اصلاً اینطور نیست. من در خود آرزویی برای کاوش جهان نمی‌یابم. بیشتر ترجیح می‌دادم به کلبه‌ای پوشیده از برف جایی در نروژ نقل مکان می‌کردم، ویسکی می‌نوشیدم و از سالخوردگان داستانهایی دربارهٔ زندگانیهایشان می‌شنیدم.
اشترن: پس چه موقع می‌نویسید؟

گارد: در حال حاضر اصلاً نمی‌نویسم. از زمانی که به شهرت رسیده‌ام، موفق به هیچ کاری نشده‌ام. مرتب وقفه ایجاد می‌شود و این وحشتناک است.

اشترن: در هر صورت شما فقط در آلمان برای دنیای سوفی تقریباً دو میلیون مارک بدست آوردید. حق چاپ این کتاب در ۲۷ کشور خریداری شده است. شما راهی را طی می‌کنید که به یک نویسنده بین‌المللی ختم می‌شود. آیا ناراحت می‌شوید، به صراحت از درآمدهای شما صحبت شود؟

گارد: نخیر، به هیچ وجه. در نروژ مسأله مالیات بر درآمد یک موضوع سرّی نیست. علاوه بر این من یک سوسیال دموکرات هستم و با میل بخاطر کشورم مالیات می‌پردازم. عدهٔ بسیاری حالا که من سرانجام از شر قرضهایم راحت شده‌ام، حدس می‌زنند که من به محلهٔ بهتری نقل مکان خواهم کرد. ولی این کار را نمی‌کنم. تصور اینکه مردم بتوانند به من برچسب خودنما بودن بزنند، دیوانه‌ام می‌کند.

اشترن: جهان نقد ادبی توجه اندکی به دنیای سوفی نشان داده است. آیا این برای شما دردناک است؟

گارد: من با نگارش دنیای سوفی خواهان دستیابی به بلندپروازیهای نویسندگی نبوده‌ام بلکه هدفی منحصرأ تربیتی را دنبال می‌کردم. این موضوع از خود کتاب معلوم می‌شود. شخصیت‌های کتاب اندک و تقریباً مسخره‌اند. توصیف من از مادر سوفی یک طنز است. توصیف مکانها هم سطحی است. اما در نقطه مقابل در راز ورقها دنبال بلندپروازیهای نویسندگی بوده‌ام. این یک رمان فلسفی است. منتها باید روی واژهٔ رمان تأکید زیادی کرد.

اشترن: آیا از همین رو از نظر شما کتاب مهمتری است؟

گارد: شاید نه مهمتر، زیرا دنیای سوفی امکانات بسیاری را برای من فراهم آورد. اما این

کتاب، کتاب بهتری است و داستان بهتری دارد.

اشترین: بخصوص بنظر می‌رسد که سطوح حکایتی تودرتوی این کتاب، شما را مجذوب ساخته است. ساختار این کتاب مانند عروسکهای تودرتو ساخت روسیه است. گاردنر: من چیزهای رمزآلود و معماگونه را دوست دارم. تمامی مسائل فلسفه هم همینطور هستند، که علاقه مرا به خود جلب می‌کنند: زندگی چیست؟ جهان از کجا آمده است؟ آیا خدایی وجود دارد؟ خوشبختی چیست؟ هیچکس پاسخی به این پرسشها ندارد. اما باید پاسخی وجود داشته باشد. فقط کسی آن را نداند. در واقع همه می‌بایست به اندازه من مجذوب این پرسشها می‌شدند.

اشترین: عده بسیاری از جوانان پاسخ این پرسشها را در کتب مربوط به علم غیب، در کلاسهای تمرکز و گروههای سردرگم می‌جویند. نظر شما در مورد این «شوق فلسفه» چیست؟ گاردنر: رابطه بسیاری از اینها با فلسفه مانند رابطه پورنوگرافی با عشق است. ما در عصر غذاهای آماده زندگی می‌کنیم. عصری که در آن مردم در جستجوی پاسخهای سریع هستند. مردم کتاب کوچکی می‌خرند و در آن آمده است: «کتابی کاملاً متفاوت» و *Mysterium, Tremendum et Fascinosum* و قیمت این کتاب هم هفده مارک و پنجاه فنیک است. این بسادگی هوسبازانه است.

اشترین: به اصطلاح سرزندگی روح، نه؟ گاردنر: بله. اما من فکر نمی‌کنم کسی که واقعاً به این نوع پورنوگرافی روح احتیاجی داشته باشد. درست همانطور که فرد به پورنوگرافی احتیاج بسیار کمی دارد. چیزی که خود نیاز دارد، عشق است و عشق هم زمان می‌برد.

اشترین: در راز ورقها پیش از هر چیز موضوع سفر هیجان‌انگیز یک جوان نروژی در جستجوی مادرش در اروپا مطرح است. اما بسرعت برای خواننده روشن می‌شود که این خود خواننده است که به سفری فرستاده می‌شود.

گاردنر: من در حکایت این رمان پیش از هرچیز بواسطه رمز و رازها مجذوب اروپا شدم. قصرها و قلعه‌های رمزآلود. واز این دیدگاه راز ورقها کتابی راجع به اروپاست. اما در پایان کتاب پسر، در مورد خود، زندگی‌اش و سرنوشتش بیشتر می‌داند. او یک ژوکر، یک فرد گوشه‌گیر شده است. کسی که سؤال مطرح می‌کند. کسی که زندگیش را بسادگی مانند یک

چهار پیک یا سه خشت سر نمی‌کند. من که فکر می‌کنم همه ما در ورق‌بازی زندگی، ژوکر بد دنیا آمده‌ایم. اما وقتی بزرگ می‌شویم، جایگاه خود را در زندگی پیدا می‌کنیم و دیگر از خود پرسشی نمی‌پرسیم. تصور من این است که فلسفه می‌تواند به ما کمک کند، بار دیگر رابطه‌ای میان خودمان و ژوکر درونمان برقرار کنیم.

اشترن: البته زندگی پرسشگران لجوج در خطر است. مانند سقراط که آنچنان قدرتمندان آتن را خشمناک ساخت که او را به قتل رساندند.

گاردنر: علت این است که فیلسوف می‌تواند آن زندگی به اصطلاح سعادت‌مندان را برهم زند. زیرا برای من سعادت بدون آگاهی تصورناشدنی است. زندگی بدون آگاهی تاریخی بی‌معناست.

اشترن: شما به عنوان دبیر فلسفه باید پاسخهایی به پرسشهای شاگردانتان بدهید. آیا هنوز حوصله این کار را دارید؟

گاردنر: من از تمام جهان نامه‌هایی از دخترها دریافت می‌کنم که همه آنها از من جواب می‌خواهند. اما من در واقع چیزی جز سؤال در چپته ندارم. از این بابت متأسف هم هستم، اما پیام خاصی ندارم. از این رو دیگر نمی‌خواهم معلم فلسفه باشم. کتاب دومی هم مانند دنیای سوفی نخواهم نوشت. من می‌خواهم داستانهایی دربارهٔ جهان، رمز و راز حیات، طبیعت و اسرار کائنات بنویسم.

اشترن: آیا دلتان می‌خواست با «اشتفان هاوکینگ»، ریاضیدان و فیزیکدان نجومی نابغه در مورد خلق و ایجاد کائنات به فلسفیدن پردازید؟

گاردنر: این کار برایم بی‌نهایت مهیج می‌بود. امروزه بسیاری از مسائل فلسفی توسط دانشمندان سایر رشته‌ها مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. بزرگترین فیلسوفان قرن ما فیزیکدانها، فیزیکدانان اتم‌شناس، اخترشناسان و پزشکان اعصاب بوده‌اند، تحقیقات آنان برای من بسیار جالبتر از بررسیهای پیچیده در این زمینه است که زبان چه چیز را می‌تواند به بیان آورد و چه چیز را نمی‌تواند. متأسفانه فیلسوفان دانشگاهی سؤال کردن را فراموش کرده‌اند.

اشترن: آیا روح وجود دارد؟

گاردنر: بله. وقتی من می‌میرم، چه رخ می‌دهد؟ دیگر هیچ؟ در گذشته من می‌گفتم، پس از مرگم مسلماً هیچ چیز دیگری وجود ندارد. این روزها در پاسخگویی به این سؤال بیشتر فروتن شده‌ام. زیرا زندگی معمایی بس عظیم است ما با همان بوجود آمدن جهان، مرزهای امور ممکن را پشت سر گذاشتیم. این جهان چنان جنون‌آمیز است که تصور اینکه زندگی دیگری پس از مرگ وجود خواهد داشت، دیگر جنون‌آمیز نمی‌نماید.

اشترن: آیا پس از اینهمه پرس و جو، پاسخها را هم یافتید؟
گاردنر: پاسخهایی واقعی که نه. من هنوز هم با حالتی از یأس از خود می‌پرسم: «زندگی چیست؟» و متوجه می‌شوم که اصلاً قادر نیستم فلسفه تدریس کنم.

اشترن: چرا قادر نیستید؟

گاردنر: خوب، شاید من بتوانم پس از مطالعه درباره کانت، فلسفه او را تدریس کنم. اما نمی‌توانم تدریس کنم که زندگی چیست. زیرا نمی‌دانم.

اشترن: آیا حداقل نمی‌کوشید، حیات خودتان را درک کنید؟

گاردنر: چرا. اما من فقط خود فیزیکی‌ام نیست. بنابراین به ستاره‌ها نگاه می‌کنم و می‌پرسم: من که هستم؟ والدینم چه کسانی هستند؟ از کجا آمده‌ام؟ و مرتب نشان خودم را از پیشتر جويا می‌شوم. درانتها ناگزیر به این یقین می‌رسم که من جهانم. یا شعور جهانم.

اشترن: پس امکان دارد بگویید من خدا هستم.

گاردنر: مسلماً من خدا هستم. ما همگی خدا هستیم، در خانه و همچنین گیاهان هم خدا هستند فقط وقتی می‌گویم من جهان هستم، این شیوه من برای به بیان درآوردن چیزها است. آنچه من بسادگی احساس می‌کنم این است که زندگی به معجزه بسیار عظیم شبیه است. من بخشی از یک فیلم هستم. بنابراین دلیل اینکه، چرا من داستان حکایت می‌کنم تا حدودی با علاقه‌ام به فلسفه یکی است. من تا زمانی که دنیا و منی وجود داشته باشد، خود را در راه حکایت داستانها وقف خواهم کرد. زیرا باور من این است که مغز ما برای حکایت کردن ساخته شده و نه برای توضیحات دیجیتالی در شکل کامپیوتری.

اشترن: فکر می‌کنید چرا تقریباً یک میلیون نفر دنیای سوفی را خریده‌اند؟ این مردم به دنبال چه می‌گردند؟

گاردنر: من هم وقتی این رمان با چنان موفقیتی روبرو شد، همان سؤال را از خودم پرسیدم.

در این مورد سه توضیح دادم: اول اینکه عده بسیاری فلسفه را چیز مهمی می دانند، اما معتقدند که ماده خام آن بسیار دشوار است. دوم اینکه فکر می کنم ذهن ما برای حکایات داستانی خلق شده است. علاوه بر این ما در عصری زندگی می کنیم که در آن مردم باردیگر پرسشهایی مطرح می کنند. در دوران تحصیلات من، ما پرسشی از خود نمی پرسیدیم. ما پاسخها را داشتیم. آنها پاسخها را روی بتونها چسبانده و روی شیشه ها نقاشی کرده بودند. تنها سؤالی که ما مطرح می کردیم این بود: تو کمونیست هستی یا نه؟ آن روزها در میان دانشجویان نسل سال ۶۸ فقط ژوکرهای کمی پیدا می شد. ما بسیار متظاهر بودیم. همه چیز را می دانستیم.

اشترن: سوفی نماد خردمندی است. آیا زنها خردمندتر از مردان هستند؟

گاردنر: مسلماً. زیرا برای زنها فهمیدن مهم است. برای مردها مهم تر آن است که فهمیده شوند. زنها به ادراک بشری خود، تمایل خاص به سوی فلسفه را نیز می افزایند. این مهم است، زیرا ما از زندگی صحبت می کنیم، نه فقط از قوه ادراک.

اشترن: آیا شما چهره ای بدبینانه نیز دارید؟

گاردنر: گاهی اوقات یک درد همه گیر خاصی بر من استیلا می یابد و آن زمانی است که به این موضوع فکر می کنم که ...

اشترن: ... چه بلایی سر جهان آمده است؟

گاردنر: نه، وقتی فکر می کنم پایانی وجود دارد. من نه فقط می خواهم وجود داشته باشم، بلکه می خواهم بمانم. فکر می کنم به نحوی شایسته آن هستم که زندگی جاویدان داشته باشم.

اشترن: از آنجا که در حال حاضر چنین چیزی امکان ندارد، تصور کنید مرده اید و به بهشت

رفته اید. دلتان می خواهد در آنجا اول با کدام فیلسوف صحبت کنید؟

گاردنر: با بودا. زیرا او بسیار رمزآمیز است و علاوه بر این هیچ چیز هم ننوشته است. شاید هم با عیسی مسیح و سقراط که در مورد آنان هم همین موضوع صدق می کند. ما چهار نفر بی شک خواهیم توانست، بخوبی با یکدیگر به بحث بنشینیم.